

بنیاد گرایی اسلامی و خشونت (با نگاهی بر القاعده)

□ مهدی عباس زاده فتح آبادی

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۷/۲۸)

چکیده:

این پژوهش به منظور درک بهتر پدیده بنیادگرایی اسلامی و رابطه آن با خشونت انجام گرفته است. بنیادگرایی اسلامی در طول حیات خود تحولات مختلف را پشت سر گذاشته است. این سیر تحول به افراطی تر شدن هر چه بیشتر آن انجامیده است. در این مقاله نویسنده به ریشه ها و اصول بنیادگرایی اسلامی، شخصیت های اصلی آن و سیر تحول آن در جهت گرایش به خشونت (با نگاهی به عوامل موثر در آن) می پردازد. موضوع رابطه اسلام و خشونت نیز مورد نقد و بررسی قرار خواهد گرفت. در ضمن تاکید این مقاله بر اسلام سنی است.

واژگان کلیدی:

بنیادگرایی - اسلام - جهاد - خشونت - تروریسم - القاعده

مقدمه

پدیده بنیادگرایی اسلامی یکی از پدیده‌های جدید در عرصه روابط بین الملل است. امروزه برخی گروه‌های بنیادگرای اسلامی برای دسترسی به اهداف از ابزار تروریسم استفاده می‌کنند. با توجه به اینکه این گروه‌ها اقدامات خود را با استفاده از آموزه‌های مذهبی دین اسلام توجیه می‌کنند این سوال برای بسیاری از افراد مطرح می‌شود که رابطه بین اسلام و خشونت به چه صورت است؟ آیا دین اسلام به ترویج خشونت می‌پردازد؟ یا اینکه دین اسلام صرفاً از سوی بنیادگرایان افراطی به عنوان یک توجیه مورد استفاده قرار می‌گیرد؟ هدف نویسنده در این مقاله بررسی علل و عوامل ظهور و گسترش بنیادگرایی اسلامی و تحولات مربوط به آن و همچنین بررسی رابطه بین اسلام و خشونت با تمرکز بر اصل جهاد می‌باشد. با توجه به اینکه گروه‌های اسلام‌گرای افراطی عمدتاً به مذهب سنی تعلق دارند بحث مقاله نیز عمدتاً روی بنیادگرایی سنی متمرکز خواهد بود.

عوامل و ریشه‌های بنیادگرایی اسلامی

اکثر محققان ریشه‌ها و عوامل بنیادگرایی اسلامی را به شرایط تاریخی دوره استعمار غربی باز می‌گردانند. هرابر دکم‌جیان در این خصوص گفته است که بنیادگرایی اسلامی در پاسخ به شرایط بحرانی جهان اسلام در سه قرن اخیر شکل گرفته است. به نظر او سقوط پی در پی امپراطوری عثمانی در رویارویی با اروپا ضرورت مداوم بررسی مجدد اندیشه‌ها و تفکرات اسلامی را مطرح ساخت. جامعه اسلامی یک پاسخ فرهنگی بومی به این شرایط داد که عبارت بود از بازگشت به اسلام و اصول بنیادین آن (دکم‌جیان، ۱۳۷۷، ص ۲۱).

پاسخ نخبگان سیاسی، روشنفکران و رهبران مذهبی به این تغییر روابط قدرت به دو صورت بود: غرب‌گرایان در برابر تحولات جدید بر پذیرش ارزش‌های غربی و سکولاریسم تاکید داشتند. نوگرایان مذهبی که همان روشنفکران مذهبی نیز بودند طرفدار اسلامی کردن مدل‌های نهادی غرب مانند نهادهای سیاسی، حقوقی و آموزشی بودند.

نوگرایی اسلامی هرگز واقعاً مورد قبول نخبگان سیاسی و علمای مذهبی واقع نشد. نوگرایان نتوانستند بر این مخالفت‌های دوگانه غلبه کنند. اما ایده غرب‌گرایان که به لحاظ قدرت سیاسی موقعیت برتر را داشتند و مورد حمایت دولت‌های استعماری غربی قرار داشتند رایج شد. به مرور زمان و در اثر اتحاد قدرت‌های استعماری غرب با نخبگان بومی طرفدار غرب که سیاست‌های سکولاریزاسیون را در پیش گرفتند دولت‌های جدید مبتنی بر ناسیونالیسم سکولار به عنوان جایگزین امپراطوری عثمانی در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا تا پس از جنگ جهانی اول به وجود آمدند. اما در واقع فرایند غربی شدن و سکولاریزاسیون

در ایجاد دمکراسی و عدالت اقتصادی و اجتماعی ناکام ماند. دولت‌های سکولار مستبد در کشورهای نوظهور حاکم شدند و ثروت در دست یک عده کم انباشته شد. (Davidson, 1998, pp. 10, 11)

از پیامدهای مهم تجربه استعماری، ظهور دولت - ملت و نفوذ و گسترش ارزش‌های سکولار غربی در جوامع اسلامی بود. روند افزایش آگاهی اسلامی که در واکنش به چنین شرایطی شکل گرفت به نام‌هایی متعدد از جمله احیای مذهب، نوزایی، اصلاح طلبی، بنیادگرایی و غیره خوانده می‌شود. مراد ما از اسلام‌گرایی همان «بنیادگرایی اسلامی» است که به معنی جستجوی اصول و بنیادهای ایمان اسلامی است. از نظر بنیادگرایان اسلامی، سکولاریسم یک انحراف از اصل و قاعده است و بازگشت به اصول و بنیادهای دینی مطابق جامعه اسلامی نخستین زمان پیامبر و خلفای چهارگانه یا «خلفای راشدین» بازگشت به اصل و قاعده است (Azzam, 2006, p.1120). واکنش بنیادگرایان اسلامی به تدریج تبدیل به گفتمان مسلط سیاسی در اغلب کشورهای اسلامی در سه دهه پایانی قرن بیستم شد.

موضوع محوری در بیشتر ادبیات بنیادگرایی پاسخ به آگاهی عمیق از عقب ماندگی مسلمانان و افول اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی در مقابل غرب استعمارگر می‌باشد. بنیادگرایی به عبارتی واکنشی به گسترش مدرنیته و ارزش‌های سکولار غربی است. بنیادگرایی همچنین پاسخی است به احساسات عمیق بخشی از مسلمانان که قرن‌ها توسط مسیحیان غربی مورد سرکوب واقع شده‌اند. از نظر اسلام‌گرایان این روند شامل جنبش‌های استعماری قرن ۱۹ و ۲۰ همراه با فعالیت مبلغان مسیحی می‌شود. آنها فعالیت مبلغان مزبور را طرحی برای جدایی مسلمانان از اسلام می‌دانند. بنیادگرایی همچنین واکنشی نسبت به صهیونیسم است؛ از نظر بنیادگرایان، صهیونیست‌ها تحت حمایت مسیحی‌ها قصد ریشه‌کن کردن اسلام و مسلمانان را از سرزمین مقدس فلسطین داشته و دارند. و بالاخره، بنیادگرایی واکنشی نسبت به سیاست «معیارهای دوگانه» غرب در خاورمیانه و یا به طور کل جهان اسلام است. مثلاً غرب در روابط خود با اسرائیل و اعراب بر اساس معیارهای متفاوت عمل می‌کند. از نظر بنیادگرایان، غربی‌ها با اسلام مشکل دارند. آنها معتقدند بین ادعا و عمل دولت‌های غربی بویژه آمریکا فاصله بسیار است و علی‌الظاهر عدالت، حق تعیین سرنوشت و حقوق بشر قربانی منافع ملی آن کشور شده‌اند.

طرفداران اسلام سیاسی اعتقاد دارند که اسلام به عنوان یک نظام عقیدتی رهنمودهای مناسب را در باره سیاست و جامعه دارد که باید در جهان اسلام معاصر به اجرا درآید. بنیادگرایی اسلامی دارای پاسخ‌های سیاسی برای چالش‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع اسلامی از طریق به تصویر کشیدن یک آینده بر اساس احیای سنت‌های گذشته به مفهوم رمانتیک عصر طلایی اسطوره‌ای اسلام نخستین می‌باشد (Denoeux, 2002, p. 61).

بنابراین بنیادگرایی یک ایدئولوژی سیاسی نیز هست و فقط یک سازه مذهبی صرف نیست. جذابیت اصلی آن برای طرفدارانش فقط به خاطر این واقعیت نیست که یک فضای معنوی و دینی خاصی را پیشنهاد می‌کند بلکه به خاطر ظرفیت آن برای پاسخ‌گویی به مشکلات سیاسی و اجتماعی معاصر کشورهای اسلامی است. بنیادگرایی به همان اندازه که پاسخی به مدرنیته است محصول آن هم می‌باشد.

اصول بنیادگرایی اسلامی

از نیمه اول قرن ۲۰ جنبش‌های بنیادگرا در سراسر جهان اسلام روند رو به گسترشی داشته‌اند. این جنبش‌ها بسته به شرایط مکانی و زمانی دارای اشتراکات و اختلافاتی هستند. برای فهم بنیادگرایی اسلامی با استفاده از بحث لورنس دیویدسون به اصول مشترک بین جنبش‌های مزبور به طور خلاصه پرداخته می‌شود:

اول اینکه اغلب جنبش‌های بنیادگرا بر این نظر هستند که جهان اسلام در یک حالت بی‌نظمی و اغتشاش در اثر زوال سیاسی و اخلاقی در طول قرن‌ها به سر می‌برد. این زوال درست از زمانی شروع شد که ارزش‌ها، اصول و تعالیم دین اسلام به فراموشی سپرده شد و یا مورد بی‌احترامی واقع شد.

دوم اینکه این زوال منجر به تهاجم غرب به سرزمین‌های اسلامی شده که یک حالت از خود بیگانگی غیر اخلاقی را با تزریق ارزش‌های سکولار مبتنی بر ماتریالیسم و ناسیونالیسم به جهان اسلام به وجود آورده است.

سوم اینکه برای مبارزه با این زوال و تهاجم فرهنگی، مردم جهان اسلام باید دوباره اسلامی شوند. احیای اسلام و شریعت اسلامی راه حل بنیادگرایان برای حل معضلات کشورهای اسلامی است.

چهارم اینکه تنها راه احیای اسلام، سیاسی کردن دوباره خود اسلام است. از نظر آنها اسلام با ردّ طاغوت یا خدایان باطل و فاسد شروع می‌شود. غرب و غرب‌گرایان در جهان کنونی نماد طاغوت و شر و فسادند. آنها معتقدند اجرای صحیح قوانین اسلامی برگرفته از جامعه ایده‌آل اسلامی زمان پیامبر اسلام و خلفای چهارگانه پس از او بر اساس متن صریح قرآن و احادیث منجر به حل مشکل فساد و ایجاد عدالت و برابری اقتصادی و اجتماعی در جوامع اسلامی خواهد شد (Davidson, 1998, pp. 12, 13).

ویژگی‌های مشترک جریان‌های بنیادگرا از نگاهی دیگر عبارتند از تاکید بر عدم جدایی دین از سیاست، تاکید بر قرآن و سنت پیامبر، صحابه و نیز خلفای راشدین، فراتر رفتن از ارکان پنجگانه اسلام (شهادتین، نماز، زکات، حج و روزه) و تاکید بر اصل جهاد (به معنای

تلاش برای ساختن جامعه ایده آل اسلامی و استقرار حاکمیت الهی) به عنوان رکن ششم اسلام و تاکید بر برقراری عدالت اجتماعی (دکمجیان، ۱۳۷۷، ص ۸۸). در ضمن همه گروه های بنیادگرا بر اساس دشمنی و تضاد با غرب شناخته می شوند. بنیادگرایان مخالف سلطه فرهنگی، سیاسی و اقتصادی غرب هستند و ارزش های غربی را رد می کنند. اصطلاحاتی نظیر «صلیبی»، «جنگ های صلیبی»، «اسرائیل آلت دست غرب» و یا «غرب آلت دست اسرائیل» بسیار از سوی بنیادگرایان مطرح می شود. آنها فرهنگ غرب را سرتاپا انحراف، انتحار، الکلیسم و غیره معرفی می کنند (روا، ۱۳۷۸، ص ۲۱۶).

جنبش های مختلف بنیادگرا که اکنون در بیشتر کشورهای اسلامی فعالیت دارند بر اساس همین تصورات و اصول عمل می کنند. باید تاکید شود که هر چند این جنبش ها صدها میلیون مسلمان را در سراسر جهان اسلام شامل می شوند اما همه آنها خشونت طلب نیستند و اصلاً همه آنها سیاسی نیستند. این گروه ها شامل طیف وسیعی از گروه های میانه رو و رادیکال می شوند.

نمونه هایی از جنبش های بنیادگرای اسلامی

بر اساس دیدگاه وینچنزو اولیوتی (2002)، یکی از محققان اسلام شناس، بنیادگرایی اسلامی در اسلام سنی را در سطح کلان می توان به دو جنبش تقسیم کرد:

۱- جریان وهابی / سلفی

مکتب وهابیت ریشه در افکار و عقاید سنت شکنانه و اعظ نجدی عربستان، محمد بن عبدالوهاب (۱۷۰۳-۸۷م)، دارد که ادعا می کرد اسلام باید از بدعت ها پاک شود. او معتقد بود که پیام خدا که به طور اصیل و کامل بر پیامبر نازل شده و به مردم رسیده است در اثر بدعت های زیاد در طول قرون خلوص خود را از دست داده است. او عملاً مخالف توسل به پیامبر و یاران او، شفاعت و وساطت اولیاء، زیارتگاه ها، حرز و این قبیل اعمال بود که در شبه جزیره عربستان تبدیل به عرف شده بود. او همه این موارد و بسیاری از موارد دیگر را شرک می دانست؛ مانند رقص، استفاده از جواهرات، موسیقی و ... (سبحانی، ۱۳۶۴) او مسلمانان را به تفسیر تازه و نو از اسلام بر اساس منابع اصیل اسلامی یعنی قرآن و سنت پیامبر دعوت می کرد و معتقد بود برای تحقق جامعه اسلامی عادلانه باید تمام قوانین اسلامی به طور دقیق مانند جامعه ایده آل اسلامی نخستین در زمان پیامبر و خلفای چهارگانه رعایت شود. بر این اساس به آنها سلفی هم می گویند؛ یعنی پیروان اسلاف (گذشتگان).

سه عامل در اوایل دهه ۱۹۷۰ باعث رشد و ترقی عربستان و به تبع آن وهابیت شد: اول مرگ جمال عبدالناصر و ناکامی ایدئولوژی پان عربیسم، دوم موفقیت تحریم نفتی اعراب بعد از جنگ ۱۹۷۳ و سوم افزایش قیمت نفت و در نتیجه درآمد عظیم نفتی دولت عربستان به عنوان حامی وهابیت. و اما آخرین خیزش در گسترش وهابیت در سال ۱۹۷۹ صورت گرفت. از طرفی در این سال شوروی به افغانستان حمله کرد و از طرف دیگر بنیادگرایی شیعی در اثر پیروزی انقلاب در ایران رشد یافت؛ آمریکا، عربستان و پاکستان بر اساس یک اتحاد نانوشته برای کنترل تهدید شوروی از ایدئولوژی وهابی برای ایجاد جنگ نیابتی بین‌المللی علیه شوروی حمایت کردند. عربستان تأمین کننده مالی پایگاه‌های آموزشی و مدارس اسلامی وهابی و سلفی برای دعوت به جهاد بین‌المللی علیه روس‌ها بود. این اقدامات برای مقابله با ایدئولوژی رقیب بنیادگرایی شیعی در ایران تشدید شد.

وهابی‌ها که تنها یک درصد از جمعیت مسلمانان را تشکیل می‌دهند و نیز جنبش بزرگ‌تر سلفی آنگونه که تصور می‌شود بی‌رحم و خشن نیستند بلکه فقط محافظه‌کار و بنیادگرا هستند. آنها عموماً کشتار انسان‌های بی‌گناه را مجاز نمی‌دانند. تنها مردمی که به این امر معتقدند سلفی‌های تکفیری‌اند که اقلیت بسیار کوچکی را در بین جنبش بزرگ سلفی تشکیل می‌دهند. سلفی‌های تکفیری به موارد زیر معتقدند:

۱- **تکفیر:** آنها به خودشان اجازه می‌دهند که علیه مسلمانان دیگر نیز در صورتی که اعمال آنها مورد قبول نباشد به عنوان کافر و مرتد اعلام جنگ دهند. چه رسد به غیرمسلمانان. آنها غیرمسلمانان را به عنوان کفار فقط شایسته مرگ می‌دانند.

۲- **رد اقتدار سیاسی:** اسلام سنتی حاکمان مشروع خاص خود را دارد که فقط باید مخالف شریعت نباشند. تکفیری‌ها هر صاحب اقتدار سیاسی را که از عقاید آنها پیروی نکند نامشروع و قتل آن را واجب می‌دانند.

۳- **رد قواعد جهاد:** به اعتقاد اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان جهان در اسلام جهاد وقتی واجب می‌شود که سرزمین‌های اسلامی مورد تهاجم و تهدید قرار گیرد. (جهاد تدافعی). جهاد همچنین دارای قواعد خاص خود از جمله عدم کشتار غیر نظامیان است. تکفیری‌ها به هیچ کدام از این قواعد پایبند نیستند و کشتار مردم بی‌گناه را نیز مجاز می‌دانند. به عنوان مثال «گروه مسلح اسلامی» (Islamic Army Group) الجزایر که تکفیری است در جنگ‌های داخلی آن کشور از کشتار ده‌ها هزار انسان بی‌گناه حمایت کرد اما گروه «جبهه آزادیبخش اسلامی» (Islamic Salvation Front) که سلفی است فقط کشتار افراد دولتی را مجاز می‌دانست.

۴- **رد حرمت خودکشی:** در اسلام، مسیحیت و یهودیت خودکشی گناه نابخشودنی محسوب می‌شود در حالیکه تکفیری‌ها خودکشی برای کشتن دشمنان خدا را شهادت می‌دانند.

از نظر آنها افرادی که به اقدامات انتحاری دست می‌زنند شهید هستند و مستقیماً وارد بهشت می‌شوند.

۵- تروریسم: تکفیری‌ها برای کشتن دشمنان خدا تروریسم را مجاز می‌دانند. از نظر اولیوتی گروه القاعده به لحاظ مذهبی، تکفیری‌اند (Oliveti, 2002, pp. 43-48). به عبارت دیگر یک شاخه کوچک رادیکال در اجتماع سلفی یعنی تکفیری‌ها معتقدند که استفاده از خشونت و ترور برای برکناری رهبرانی که بر اساس اسلام حقیقی حکومت نمی‌کنند یک وظیفه اسلامی است (Wiktorowicz, 2003, p. 78).

البته نباید فراموش کرد که بن‌لادن و طرفداران او خود را وهابی (یا سلفی یا تکفیری) توصیف نمی‌کنند، اگر چه ممکن است از روح و سنت وهابی الهام گرفته باشند. ایدئولوژی بن‌لادن قبل از اینکه وهابی یا سلفی باشد یک دیدگاه سیاسی است نسبت به وضعیت خاورمیانه؛ مبارزه القاعده با رژیم‌های سرکوبگر در کشورهای مسلمان یا دولت آمریکا به این علت نیست که آنها در زمره کفار قرار دارند. بلکه آنها از سیاست‌های سرکوبگرانه علیه مسلمانان انتقاد می‌کنند. البته آنها برای توجیه اقدامات خود از اصول و مبانی مذهبی استفاده می‌کنند؛ پس اصل ایدئولوژی القاعده سیاسی است بعلاوه توجیهات مذهبی.

۲- اخوان المسلمین

جنبش «اخوان المسلمین» را اصولاً باید زاینده اوضاع سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر مصر در پی رواج سکولاریسم و ناسیونالیسم برای اصلاح اوضاع این کشور در دوران اختناق بعد از انقلاب ۱۹۱۹ مصر بر ضد انگلیس دانست (آقایی و صفوی، ۱۳۶۵، ص ۹). این گروه به تدریج تبدیل به الگوی بسیاری از جنبش‌های بنیادگرای اسلامی در سراسر جهان اسلام شد. بریتانیا در دوره استعمار مصر به غربی کردن نهادهای قانونی و مدنی این کشور پرداخت. قوانین غربی به طور فزاینده جای قوانین اسلامی را گرفت و آموزش سکولار به رقابت با مکاتب و مدارس مذهبی پرداخت. از نظر اکثریت مردم، فرهنگ مصر مورد تهاجم ارزش‌های غربی قرار داشت و ارزشهای اسلامی در حال افول بود. در چنین شرایطی حسن البناء (۱۹۰۶م) در سال ۱۹۲۸ جامعه «اخوان المسلمین» را تأسیس کرد. دغدغه اصلی او افول ارزش‌های اسلامی بود. او با انتقاد از شرایط موجود مصر بر اصلاحات اساسی اسلامی و مبارزه با استعمار تأکید داشت (quoted from Mitchell, 1993, pp.223-229).

در شرایط فساد، انحطاط و انحراف از اسلام، اخوان راه حل بازگشت به اسلام راستین را مطرح کرد. از دید اخوان قوانین اسلامی جامع است و همه امور زندگی در این جهان و جهان دیگر را شامل می‌شود. هدف نهایی اخوان برقراری نظام اسلامی مطابق شریعت است. شعار

بناء و طرفداران او این بود: «قرآن قانون اساسی ماست.» (quoted from Davidson, 1998, pp. 21, 22) تشکیل حکومت اسلامی، اتحاد جهان اسلام و تشکیل خلافت نیز از دیگر اهداف اخوان به شمار می‌رود (موسی الحسینی، ۱۳۷۵، ص ۸۴). بنابراین اخوان جنبشی سلفی است و شیوه‌ای بنیادگرا دارد.

بناء برای اجرای برنامه‌های خود تلاش زیاد کرد تا نظریه خود را عملی کند. او سازمان خود را به عنوان یک الگوی عملی به مردم معرفی کرد. او معتقد به سیاست گام به گام بود. این سیاست او شامل تبلیغ، بیان و تفسیر ایدئولوژی و عمل و نتیجه‌گیری می‌شد (همان، ص ۸۳). سازمان او به سرعت رشد کرد و مورد حمایت اقشار مختلف جامعه از جمله علما، صوفیان، سران قبایل، معلمان و حتی برخی دولتمردان قرار گرفت. پروژه اجتماعی او شامل ایجاد مسجد، بیمارستان و خدمات اقتصادی و اجتماعی مختلف می‌شد.

اهداف سیاسی اخوان از جمله مبارزه با استعمار بریتانیا و حمایت از مبارزات مردم فلسطین علیه صهیونیسم باعث برخورد آن سازمان با دولت طرفدار بریتانیا یعنی دولت ملک فاروق شد. از سال ۱۹۴۱ بناء و دیگر رهبران اخوان بازداشت شدند و نشریات آنها توقیف شد. بناء از طریق اتحاد با عده‌ای از افسران ارتش مصر تحت عنوان «افسران آزاد» (مانند جمال عبدالناصر و انور سادات) جریانی را به راه انداخت که در نهایت پادشاهی مصر را در سال ۱۹۵۲ ساقط کرد. البته خود بناء قبل از آن توسط افراد دولتی در سال ۱۹۴۹ ترور شده بود. بین اخوان و افسران آزاد پس از روی کار آمدن دولت ناصر بر سر کیفیت نظام سیاسی اختلاف وجود داشت. این امر باعث برخوردهای فراوان آینده اخوان با دولت‌های ناصر، سادات و حسنی مبارک شد.

تجربه اخوان نشان می‌دهد که سازمان‌های بنیادگرای اسلامی توسط افراد نسبتاً میانه‌رو به وجود می‌آیند، در پاسخ به بی‌عدالتی‌های اقتصادی و اجتماعی به سرعت رشد می‌کنند و در نهایت برنامه کاری آنها، آنها را در مقابل دولت قرار می‌دهد. دولت‌های عمدتاً غیر مردم سالار در اکثر کشورهای اسلامی به سرکوب رهبران بنیادگرا می‌پردازند و این خلاء را افراد خشونت طلب پر می‌کنند. البته در مصر پس از بناء، حسن اسماعیل الهضیبی به اقدامات میانه‌رو ادامه داد اما در اواخر دهه ۱۹۷۰ در اثر پیروزی انقلاب اسلامی ایران و همچنین امضای پیمان «کمپ دیوید» بین مصر و اسرائیل که منجر به پیوند فزاینده دولت مصر و آمریکا شد، زمینه را برای رشد بنیادگرایان اسلامی خشونت‌گرا یعنی گروه «جماعت اسلامی» و «جهاد اسلامی» که از اخوان جدا شدند فراهم شد. اوج این روند ترور سادات در اکتبر ۱۹۸۱ بود. البته بدنه اصلی میانه‌رو اخوان همچنان به فعالیت‌های خود ادامه داد و در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در انتخابات

مجلس، اتحادیه‌های دانشجویی و حرفه‌ای به پیروزی‌های قابل ملاحظه دست یافت (Katherford, 2006, p. 720).

اخوان‌المسلمین جریان اصلی اسلام‌گرایی سیاسی محسوب می‌شود. یوسف قرضاوی معتقد است که اخوان‌المسلمین نه تنها بزرگ‌ترین حرکت اسلامی معاصر است بلکه مادر و محور دیگر حرکت‌های اسلامی نیز محسوب می‌شود (قرضاوی، ۱۳۸۱، ص ۴۷). فعالان سیاسی که از این گروه الهام می‌گیرند، بر اصول دموکراسی و رعایت قواعد بازی سیاسی تاکید دارند. از دهه ۱۹۷۰ اخوان سازمان یافته‌ترین جنبش اسلامی در جهان اسلام محسوب می‌شود و شعبه‌های محلی در خاورمیانه عربی، آسیای مرکزی، جنوبی و جنوب شرقی دارد. بین «اخوان‌المسلمین» مصر و وابستگان آن مثل «جبهه عمل اسلامی» اردن و «جماعه الاصلاح» کویت از یک طرف و «جماعت اسلامی» یا «التکفیر و الهجره»، «جهاد اسلامی»، «القطیبون» مصر، «جبهه مسلح اسلامی» الجزایر و «القاعده» تمایز اساسی وجود دارد؛ گروه اول (وابستگان اخوان) به اسلامی کردن جامعه از طریق ابزار مسالمت‌آمیز و مشارکت در روندهای مردمسالارانه معتقدند و گروه دوم فقط به شیوه‌های خشونت‌آمیز اعتقاد دارند. به گروه دوم «جنگ طلبان»، «افراط‌گرایان» یا «جهاد‌گرایان» نیز می‌گویند.

چهره‌های شاخص بنیادگرایی اسلامی

۱- احمد بن تیمیه (۶۳-۱۳۲۸م)

مهم‌ترین الهام بخش جنبش‌های بنیادگرا و حتی نیروهای جهادگرای معاصر یک عالم سنی سلفی در عصر قرون وسطی به نام احمد بن تیمیه است که اندیشه‌های او در بسیاری از بیانیه‌های اسلام‌گرایان رادیکال تا به امروز یافت می‌شود. در زمان ابن تیمیه سوری منطقه خاورمیانه امروزی مورد هجوم مغول‌ها قرار گرفت و حکومت عباسی برچیده شد. مغول‌ها که به اسلام گرویدند اسلام را به طور کامل نپذیرفتند. آنها برای اداره جامعه به قوانین و آداب و رسوم محلی خود رجوع کردند. ابن تیمیه در این شرایط احساس می‌کرد که یک تهدید نسبت به اسلام خالص سنتی در حال وقوع است. او بازگشت به اسلام اصیل نخستین را مورد تاکید قرار می‌داد. از نظر او جهاد علیه حاکمان مغول که به شریعت اسلامی عمل نمی‌کردند واجب بود؛ هر چند آنها اسماً اسلام را پذیرفته باشند (quoted from Laqueur, 2004, p. 388). آرای او راهنمای تندروان مسلمان در قرن‌های بعد شد. برخی او را «پدر معنوی افراط‌گرایی اسلامی سنی» به حساب می‌آورند (Burke, 2004, p. 29).

۲- محمدبن عبدالوهاب (۸۷-۱۷۰۳م)

او پایه‌گذار مکتب وهابیت و از چهره‌های شاخص بنیادگرایی اسلامی است که درباره آن بحث شد. وهابیت یک نوع تفکر سنی سلفی است که در قرن ۱۸ در عربستان ظهور کرد اما تا مدت‌ها به همان مناطق بیابانی دارای جمعیت پراکنده شبه جزیره محدود می‌شد. از دهه ۱۹۷۰ به دنبال افزایش ثروت نفت دولت عربستان وهابیت رشدی چشمگیر در جهان سنی داشته است.

۳- سید جمال‌الدین اسدآبادی (۹۷-۱۸۳۹م)

ریشه‌های جدیدتر بنیادگرایی اسلامی به قرن ۱۹ بازمی‌گردد. مساله اصلی برای سید جمال بحث استعمار و عقب ماندگی مسلمانان بود. او معتقد بود که شکست مسلمانان در برابر استعمار غربی ناشی از رویگردانی آنها از اسلام است. او بر این اساس مسلمانان را به بازگشت به اسلام اصیل و همچنین به اتحاد و انسجام برای دفاع از سرزمین های اسلامی در برابر استعمار دعوت می‌کرد (چهاردهی، ۱۳۴۷، ص ۴۷).

از جمله اقدامات او در این خصوص انتشار نشریه «عروه الوثقی» در پاریس بود که در کشورهای اسلامی به ویژه خاورمیانه مخاطبان بسیاری داشت. او از این طریق مردم مسلمان را به مبارزه علیه استبداد و استعمار و تلاش برای احیای اسلام ناب از طریق بازگشت به قرآن و سنت و سیره سلف صالح دعوت می‌کرد (صاحبی، ۱۳۷۵، صص ۱۲۵-۱۳۷).

سید جمال بر اصل جهاد تاکید داشت و آن را یک «تکلیف فراموش شده» می‌دانست که از نظر او عامل بزرگی برای انحطاط مسلمانان می‌باشد. او تفاوت اسلام و مسیحیت را در همین اصل مهم می‌دانست؛ چون مسیحیت بر مسالمت تاکید گذاشته است در حالیکه بنیان اسلام بر جهاد قرار دارد (به نقل از حسینی، ۱۳۶۰، ص ۳۴). او به مسلمانان هشدار می‌داد که روح صلیبی همچنان در غرب مسیحی به خصوص استعمار انگلیس زنده است لذا مسلمانان باید به مبارزه علیه آن پردازند (به نقل از صاحبی، ۱۳۷۵، ص ۱۴۸).

محمد عبده، شاگرد سید جمال و محمد رشید رضا، شاگرد و زندگی نامه نویسنده، در ترویج عقاید او در خصوص بازگشت به اسلام اصیل نسل‌های ابتدایی اسلام تلاش فراوانی کردند. عبده نخستین کسی بود که واژه «سلفیه» را برای توصیف عقاید خود مبنی بر بازگشت به اسلام اصیل به کار برد (quoted from Henzel, 2005, pp.70-76).

۴- حسن البناء (۱۹۰۶-۴۹م)

حسن البناء چهره شاخص اسلام‌گرایی سیاسی است که در سال ۱۹۲۸ اخوان‌المسلمین را تاسیس کرد. از نظر او کمال مطلوب اسلامی در نخستین نسل مسلمانان نهفته است؛ دوره ای که اصول قرآنی مورد ملاحظه قرار می‌گرفت. به نظر او جوامع کنونی اسلامی از اسلام فاصله گرفته اند و همین امر موجب عقب ماندگی آنها شده است. او اعتقاد داشت که اسلام برای پاسخگویی به تمام نیازهای خلق‌های در راه پیشرفت کافی است. بناء بر بازگشت به اصول و موازین اسلامی و بازسازی زندگی جدید بر پایه اصول اسلامی تاکید داشت.

۵- سید قطب (۱۹۰۶-۶۶م)

سید قطب نیز تأثیر فراوان بر اسلام‌گرایی افراطی بر جای گذاشته است. برخی به این لحاظ او را «پدر معنوی جهادگرایان افراطی معاصر» می‌دانند (Gerges, 2005, p. 7). از نظر قطب جامعه مصر به دوره «جاهلیت» برگشته است و جامعه «جاهلیت» غرب هم به تشدید این وضعیت کمک می‌کند. او در کتاب «جاهلیت قرن بیست» همه آن جوامعی را که بر اساس شریعت اسلامی عمل نمی‌کنند، جوامع جاهلی خواند. او اسلام را به عنوان تنها علاج‌رهایی از جاهلیت‌های جهان معرفی کرد. او در این کتاب به مقابله بین «استعمار صلیبی-صهیونیستی» به رهبری آمریکا، پرچمدار جاهلیت نوین و اسلام پرداخته است (سید قطب، ۱۳۵۱).

قطب در آخرین کتاب خود، «معالم فی الطریق»، که در سال ۱۹۶۴ نوشت ادعا کرد که جامعه اسلامی مطابق تفسیر صحیح قرآن و مدل جامعه پیامبر و جانشینان او وظیفه دارد علیه نیروهای «جاهلیت» مبارزه کند. او در کتاب مزبور به رد مفهوم رایج جهاد در اسلام یعنی جهاد دفاعی پرداخته و استدلال کرده است که جنگ‌های اولیه حکومت اسلامی در زمان پیامبر و خلفای چهارگانه برای گسترش پیام اسلام در سراسر جهان و برای برداشتن موانع مادی مثل نظام‌های سرکوبگر سیاسی بوده و به هیچ وجه جنبه دفاعی نداشته است. از نظر او جهاد یک انقلاب دائم علیه دشمنان داخلی و خارجی است که حاکمیت خدا را غصب کردند (سید قطب، ۱۳۷۸). این کتاب او الهام بخش بسیاری از گروه‌های اسلام‌گرای افراطی می‌باشد.

قطب با تاکید بر جدایی ناپذیر بودن جهاد از اسلام اعتقاد داشت که «آنهایی که اسلام آورده اند کسانی هستند که با جان و دل در راه خدا و برای اعتلای کلمه حق حقیقتاً می‌جنگند. و نام خدا وقتی سراسر زمین را فرا می‌گیرد که ظلم و ستم و زورگویی از بین برود و همه مردم با هم برابر و مساوی باشند» (سید قطب، ۱۳۷۲، ص ۳۹). او می‌گفت اسلام بر ما واجب کرده است که ظلم و ستم را از بشریت دور سازیم و این مهم را باید از سرزمین‌های خودمان آغاز کنیم (همان، ص ۱۰۱). او در جای دیگر گفته است: «تمام اروپا و غرب در یک صف در

برابر جهان اسلام قرار گرفته اند. روح صلیبی گری همچنان به قوت خود باقی است. خون از جراحات و ضربه‌هایی که به پیکر اسلام وارد شده است در همه جا می‌ریزد و غرب ایستاده و تفریح می‌کند» (سید قطب، ۱۳۷۷، ص ۳۳۱). او دول غربی به ویژه آمریکا را دشمن درجه یک اسلام می‌داند. او بر خلاف آنها که آمریکا را بر قدرت های استعماری اروپا ترجیح می‌دهند، معتقد بود که «مردم سفید پوست دشمن اول ما هستند چه در اروپا باشند و چه در آمریکا» (خالدی، ۱۳۷۰، ص ۵۰).

۶- ابوالاعلی مودودی (۱۹۰۳-۷۹م)

از دیگر چهره‌های شاخص بنیادگرایی اسلامی ابوالاعلی مودودی پاکستانی است که تأثیر فراوانی بر سلفی‌های انقلابی جنوب آسیا در دهه ۱۹۶۰ گذاشت. او که مؤسس «جماعت اسلامی» (۱۹۴۱) پاکستان هم بود اعتقاد داشت که «مسلمانان قرن‌ها با قلم و شمشیر فرمانروایی کردند اما به تدریج خسته شدند و روح جهاد در آنها سرد شد. قدرت اجتهاد در آنها به سستی گرایید و در نتیجه رشد و پیشرفت آنها متوقف شد و مردم مغرب زمین در میدان علم و عمل پیش افتادند و بر جهان چیره شدند» (مودودی، ۱۳۸۳، ص ۴۲). به نظر او همه ملت های مسلمان دچار بیماری ناشی از نفوذ فرهنگ الحاد و مادگرایی غرب اند و نیاز به یک خیزش اسلامی جدید دارند. تنها روش صحیح اصلاح نیز باز آفرینی جامعه صدر اسلام بر اساس قرآن و سنت است. او معتقد بود که اسلام فقط یک عقیده محض نیست بلکه یک برنامه زندگی نیز هست. اعضای گروه او طبق نظر او باید ابتدا در کشور خود (پاکستان) یک نظام اسلامی ایجاد کنند و سپس به جهاد علیه حاکمان سرکوبگر و غیر مذهبی در سراسر جهان اسلام بپردازند (همان).

او در کتاب های خود به تشریح کیفیت نظام اسلامی مطلوب پرداخته است. او به عنوان مثال معتقد بود اسلام یک نظام دمکراتیک نیست. چون در دمکراسی حاکمیت سرانجام با مردم است اما اسلام بر حاکمیت خدا تاکید دارد. وقتی فرمان صریح خدا و پیامبر او وجود داشته باشد هیچ رهبر یا قانونگذاری حق ندارد کوچکترین تغییری در آن ایجاد کند. دولت باید به دست کسانی اداره شود که به احکام قانون الهی ایمان داشته باشند. منابع این حکومت نیز عبارتند از قرآن، احادیث پیامبر و خلفای راشدین و فتاوی مجتهدین (مودودی، ۱۳۵۷ و ۱۳۵۱).

۷- محمد عبدالسلام فرج (متوفی ۱۹۸۲)

عبدالسلام فرج نظریه پرداز گروه جهاد اسلامی مصر بود. فرج را مفسر جهاد به معنای واقعی کلمه می‌دانند. فرج که تحصیلات مذهبی هم نداشت و یک مهندس الکترونیک بود به

تبلیغ جهاد در مساجد، جذب جهادگرایان و فعالیت‌های زیرزمینی برای سرنگونی رژیم مصر می‌پرداخت. کتابچه او تحت عنوان «تکلیف فراموش شده» راهنمای جهادگرایان مصری و غیر مصری در دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ محسوب می‌شود. او در کتابچه مزبور جهاد را به عنوان تکلیف فراموش شده از سوی مسلمانان و همچنین رکن ششم دین اسلام معرفی می‌کند (به نقل از پولی و دوران، ۱۳۸۰، ص ۳۵). او به علت مشارکت در ترور انور سادات در سال ۱۹۸۲ اعدام شد.

۸- شیخ عمر عبدالرحمان (متولد ۱۹۳۸)

عمر عبدالرحمان رهبر معنوی گروه جماعت اسلامی مصر است و مانند فرج از شیوه‌های خشونت‌آمیز برای اسلامی کردن جامعه مصر و تأسیس دولت اسلامی دفاع می‌کند. شیخ نابینا تحصیل کرده الازهر می‌باشد. او در رساله دو هزار صفحه‌ای دکترای خود در خصوص جهاد، مکتبی جدید بر اساس تحلیلی کاملاً متفاوت از جهاد پایه‌گذاری کرد. او در رساله خود استدلال کرده است که احادیثی که از پیامبر در خصوص جهاد اصغر و اکبر نقل می‌شود کذب محض است. به نظر او جهاد تنها یک معنا دارد و آن هم وادار کردن کفار به پذیرش دین اسلام و قرار دادن آنها تحت فرمان حاکمیت الهی است. بقیه تحلیل‌ها در مورد جهاد از نظر او ناشی از ترس از حاکمان و قدرت‌های استعمارگر است (به نقل از پولی و دوران، ۱۳۸۰، ص ۳۴). او در سال ۱۹۹۰ به آمریکا رفت و به مبارزه علیه دولت مصر در آنجا ادامه داد. اکنون نیز به اتهام دست داشتن در بمب‌گذاری ساختمان تجارت جهانی نیویورک در سال ۱۹۹۳ در زندان به سر می‌برد (Davidson, 1998, p. 102).

تحولات بنیادگرایی اسلامی از دهه ۱۹۷۰ به بعد

جنگ ۱۹۶۷ که در آن ارتش‌های متحد عرب از اسرائیل شکست خوردند، سال احیای اسلام سیاسی محسوب می‌شود. در واقع شکست در این جنگ تجلی همه ضعف‌ها، مشکلات، بی‌عدالتی‌ها و در نتیجه یأس و ناامیدی در عمده کشورهای اسلامی بویژه کشورهای عرب خاورمیانه بود.

شکست مزبور همچنین از زاویه‌ای دیگر ناکامی راه‌حل‌های غیر مذهبی مطرح شده از سوی مکاتب مختلف دوره پسا استعماری در این کشورها، به ویژه پان عربیسم ناصر و سوسیالیسم، را رقم زد. در نتیجه اسلام به عنوان یک ایدئولوژی سیاسی از سوی جنبش‌های اصلاح طلب و تحول‌گرا مورد توجه قرار گرفت. بدین ترتیب از دهه ۱۹۷۰ به بعد احیاگرایان مذهبی و به طور کل جنبش‌های اسلامی تبدیل به نیروی اصلی در عرصه سیاست کشورهای مسلمان شدند.

دو حادثه مهم در سال ۱۹۷۹ یعنی انقلاب اسلامی ایران و تجاوز شوروی به افغانستان موج جدید اسلام‌گرایی را در خاورمیانه به راه انداخت. حوادث مزبور تأثیری عمده در ایجاد بیش از یکصد جنبش اسلامی معاصر در خاورمیانه، آسیا، آفریقا، قفقاز، بالکان و همچنین اروپا داشت. از اواخر دهه ۱۹۷۰ به بعد روند افراطی شدن بنیادگرایی اسلامی نیز آغاز شد. از این پس گروه‌های بنیادگرای افراطی به سمت اقدامات خشونت‌آمیز و تروریسم برای از بین بردن رژیم‌های فاسد در کشورهای اسلامی روی آوردند. در مصر گروه‌های خشونت طلب و نظامی‌گرای منشعب از جنبش نسبتاً میانه‌رو اخوان‌المسلمین در دهه مزبور شروع به حملات خشونت بار علیه مقامات دولتی نمودند که اوج آن ترور سادات، رئیس جمهور وقت آن کشور، در اکتبر ۱۹۸۱ بود. در عربستان نیز گروه‌های نظامی‌گرای اسلامی ظهور کردند. در ۲۰ نوامبر ۱۹۷۹ شورشیان مسلح اسلام‌گرا به رهبری جهیمان العتیبه، کنترل سرزمین‌های اطراف مکه و مدینه را به دست گرفتند. یک ماه بعد، یک هزار اسلام‌گرای نظامی مسجد بزرگ مکه را تصرف کردند و خواستار آزادسازی کشور از دست پادشاهی سعودی شدند. از جمله اهداف آنها برقراری یک دولت واقعی اسلامی، ریشه‌کنی نفوذ فرهنگ غربی و جلوگیری از صدور نفت به آمریکا بود.

در دهه ۱۹۷۰ باز تحول مهم دیگر در تاریخ جنبش اسلام‌گرا رخ داد: جنگ شوروی علیه افغانستان که در سال ۱۹۷۹ شروع شد هزاران داوطلب جنگجو را از سراسر جهان اسلام به جهاد علیه شوروی و کمک به مجاهدین افغان کشاند. این داوطلبان که به آنها «اعراب افغان» نیز گفته می‌شد در جریان جنگ مزبور تجربه نظامی فراوان کسب کردند؛ جنگ‌های چریکی آنها علیه روس‌ها مرحله‌ای مهم در توسعه راهبردی سلفی‌های انقلابی محسوب می‌شود. جنگ مزبور در واقع به بین‌المللی شدن جنبش اسلام‌گرا و تمایل هر چه بیشتر آن به سمت خشونت انجامید. بسیاری از داوطلبان که در پایان جنگ (۱۹۸۹) به وطن خود بازگشتند گروه‌های بنیادگرای موجود در کشورهای خود را به سمت افراطی شدن هر چه بیشتر پیش بردند (Rubins, 2002, p. 25). تجربه اسلام‌گرایی در مصر، سودان و الجزایر در دهه ۱۹۹۰ به خوبی نشان از روند افراطی شدن اسلام‌گرایی دارد.

و اما عامل مهم دیگر که باز هم تحولی جدید در جهت افراطی تر کردن جنبش‌های اسلام‌گرا ایجاد کرد جنگ خلیج فارس (۱۹۹۱) و تحریم‌های بین‌المللی عراق می‌باشد. حضور مستقیم آمریکا در خلیج فارس و به ویژه عربستان در جریان جنگ مزبور در واقع این برداشت را در گروه‌های افراطی اسلامی ایجاد کرد که غرب هدفش استعمار دوباره کشورهای اسلامی است. به تدریج روند به سمتی رفت که در نهایت جهاد علیه کفر بزرگ (یعنی آمریکا در برابر کفر کوچک‌تر یعنی رژیم‌های فاسد مانند کشورهای اسلامی) در رأس برنامه گروه‌های تندرو

اسلامی قرار گرفت. نتایج عملی روند مذکور در بمب‌گذاری تروریستی علیه نظامیان و غیر نظامیان آمریکایی در شهر عدن یمن، برج‌های تجارت جهانی (۱۹۹۳)، پایگاه‌های آمریکایی ظهران و ریاض عربستان (۱۹۹۵)، سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا (۱۹۹۸)، برج‌های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و ده‌ها اقدام تروریستی دیگر در سراسر جهان نمایان شد.

اسلام‌گرایان تا قبل از دهه ۱۹۹۰ فقط می‌خواستند دولت‌های فاسد خود را سرنگون کنند. پس از جنگ شوروی و افغانستان برخی مجاهدان عرب که عمدتاً از مصر و عربستان بودند به وطن برگشتند تا علیه دولت‌های خود بجنگند. اما وقتی با سرکوب دولتهای خود که شدیداً مورد حمایت آمریکا بودند مواجه شدند بسیاری از آنها زیر چتر القاعده رفتند و اجرای حملات تروریستی علیه ایالات متحده را به عنوان تنها راه عملی تغییر رژیم در کشورهای خود یافتند (Timoty, 2004, p. 100).

جهادگرایان از دهه ۱۹۷۰ بر دشمن نزدیک (رژیم‌های فاسد کشورهای اسلامی) تمرکز داشتند، اما از اواخر دهه ۱۹۹۰ به بین‌المللی شدن جهاد علیه دشمن دور (کفار غربی به رهبری آمریکا) پرداختند. الظواهری، رهبر جهاد اسلامی مصر و نظریه‌پرداز اصلی جهاد بین‌المللی علیه آمریکا، در دهه ۱۹۸۰ و حتی نیمه اول دهه ۱۹۹۰ بر مبارزه با دشمن داخلی و سرنگونی رژیم مبارک تاکید داشت. اما در اواخر دهه ۱۹۹۰ به این نتیجه رسید که «ما باید مبارزه را به سمت دشمنی هدایت کنیم که دستان آن در کشورهای ما آتش افروزی می‌کنند، تا دستان آن را بسوزانیم.... دیگر ممکن نیست که فقط بر دشمن نزدیک تمرکز کنیم. چون ائتلاف صلیبی - صهیونیستی به رهبری ایالات متحده اجازه نمی‌دهد که اسلام‌گرایان در هیچ جای دنیا به قدرت برسند» (quoted from Gerges, 2005, p. 26).

بن‌لادن نیز معتقد است که آمریکا و متحدانش علیه خدا و مسلمانان اعلام جنگ کردند. او آمریکا را مسوول ریختن خون مسلمانان در فلسطین، عراق، لبنان، کشمیر، سومالی، اریتره، چچن و بوسنی و هرزگوین دانسته است. او به توطئه ائتلاف مسیحی - یهودی اعتقاد راسخ داشته و تاکید کرده است آمریکا به دنبال اشغال عربستان، سرزمین مقدس مسلمانان، تقسیم جهان اسلام و غارت ثروت‌های آنهاست (quoted from Yonah & Suetnam, 2001).

فواز جرجیس نویسنده کتاب «دشمن دور: چرا جهاد، جهانی شد؟» شرایطی را که باعث چرخش شگفت‌انگیز در درون جبهه جهادگرا از محلی‌گرایی به جهان‌گرایی شد را در سه مورد خلاصه کرده است:

۱- اخراج ارتش شوروی از افغانستان و فروپاشی شوروی متعاقب آن که باعث تقویت و تشجیع جنگویان عرب شد و بذره‌های جهاد بین‌المللی را کاشت.

- ۲- جنگ خلیج فارس و استقرار نیروهای آمریکایی در عربستان سعودی.
- ۳- ناکامی ناسیونالیست‌های مذهبی (یا جهادگرایان محلی‌گرا) در وطن خود تا اواخر دهه ۱۹۹۰؛ مانند اسلام‌گرایان الجزایر (Gerges, 2005, p. 30).

اسلام و جهاد

برخی از اندیشمندان غربی مانند برنارد لوئیس و ساموئل هانتینگتون بین اسلام و خشونت به یک رابطه علی قائل هستند. از نظر آنها جهاد یک موضوع محوری در برداشت همه مسلمانان از جهان می‌باشد. لوئیس گفته است: «اکثریت قابل توجه علما، فقها و سنت‌گرایان اسلامی... وظیفه جهاد را در یک حالت مذهبی فهم می‌کنند» (Lewis, 1998, p. 72). او همچنین در مقاله‌ای تحت عنوان «ریشه‌های خشم مسلمانان» در خصوص عوامل و ریشه‌های احساسات ضد غربی در خاورمیانه گفته است: «... اسلام هم مثل دیگر ادیان جهان گاهی یک حالت خشونت را در پیروان خود ترویج می‌کند» (Lewis, 1990, p. 60).

ساموئل هانتینگتون در کتاب جنجالی خود، «برخورد تمدن‌ها»، بحث کرده است که مسئله عمده برای غرب بنیادگرایی اسلامی نیست بلکه خود اسلام است؛ یک تمدن مختلف که مردم آن به برتری فرهنگی خود اعتقاد دارند و حقیر شدن قدرتشان آنها را نگران کرده است (Huntington, 1996, pp. 209-218).

در خصوص بی پایه و اساس بودن و غیر علمی بودن ادعاهای مزبور باید گفت که مسلمانان یک مقوله یکدست و یکپارچه نیستند و شامل مذاهب و فرقه‌های متعدد می‌شوند که هر کدام عقاید خاص خود را دارند. فرد هالیدی در این خصوص گفته است: «بین اسلام و «اسلام» تفاوت وجود دارد؛ اسلام به عنوان یک دین شامل عقاید خاص و روشن درباره مسائل فوق طبیعی و مربوط به اخلاق، سرنوشت و معنا است. این موضوعی برای معتقدان و دین شناسان است. اما در خصوص «اسلام» به عنوان یک نظام اجتماعی و سیاسی نمی‌توان به یک «اسلام» یکدست و یکپارچه معتقد بود. این «اسلام» شامل جوامع خاص و نظام‌های سیاسی خاص با متغیرهای زمانی و مکانی می‌شود که در آن نمادها و اعتقادات اسلامی قرار می‌گیرد» (Holiday, 2003, p. 2).

همچنین به لحاظ ایدئولوژیک و با استفاده از بحث اولیوتی در این خصوص سه رویکرد کلان را می‌توان از هم تشخیص داد: اول اسلام سنتی یا ارتدوکس که همان شیوه مرسوم و متداول در تاریخ اسلام است و همه فرقه‌ها را نیز شامل می‌شود (حنفی، شافعی، مالکی، حنبلی، خوارج، جعفری و زیدی). دوم نوگرایی اسلامی که در سطح روشنفکران مذهبی بیشتر جریان دارد و به تفسیر مدرن از اسلام اعتقاد دارد. سوم بنیادگرایی اسلامی که خواستار پیاده

کردن شریعت اسلامی بر اساس مدل جامعه نخستین اسلامی و تشکیل دولت اسلامی می‌باشد (Oliveti, 2002, pp. 10-12).

در اسلام سنتی یا ارتدوکس و حتی در کلیت دین اسلام، جهاد یکی از ارکان اساسی اسلام و همچنین یک ارزش اخلاقی محسوب می‌شود. جهاد از این دیدگاه شامل هر گونه تلاش از نوع مثبت می‌شود. جهاد شامل جهاد اکبر (جهاد با نفس) و جهاد اصغر (جهاد با کفار) می‌شود. همچنین از زاویه دیگر اسلام سنتی جهاد را به جهاد تهاجمی (یا ابتدایی) و جهاد تدافعی تقسیم می‌کند؛ اکثر علمای اسلام بر این نکته توافق دارند که پس از پیامبر خلفای چهارگانه جهاد تهاجمی دیگر معنا و مفهومی ندارد و صرفاً جهاد تدافعی واجب است و در ضمن یک تکلیف جمعی یا واجب کفایی است و آنگونه که جهادگرایان معاصر اعتقاد دارند تکلیف شخصی یا واجب عینی نیست (Ibid).

از نظر اسلام، جنگ برای تحمیل عقیده مجاز نیست. جنگ در اسلام حالتی اضطراری دارد؛ یعنی پس از تهاجم دشمن ضرورت پیدا می‌کند و بعد از در هم شکستن آن دیگر ضرورت ندارد (صالحی نجف آبادی، ۱۳۸۲، ص ۱۶). بحث جهاد فقط در قالب ایدئولوژی بنیادگرایی اسلامی قابل بررسی است و آن هم شامل بخش کوچکی از آنها یعنی جهادگرایان معاصر می‌شود. چنانچه گفته شد جریان وهابی و سلفی که از جریان‌های مهم بنیادگرا محسوب می‌شوند معتقد به خشونت نیستند و فقط سلفی‌های تکفیری که بخش بسیار کوچکی از جریان بزرگ سلفی را تشکیل می‌دهند معتقد به کاربرد خشونت علیه دشمنان خود هستند. بنیادگرایی افراطی در دهه‌های اخیر به ترویج و تشویق عملیات تروریستی انتحاری پرداخته است. اما اسلام سنتی هم مثل مسیحیت و یهودیت خودکشی را حرام می‌داند و آنرا یک گناه بزرگ به حساب می‌آورد.

جان اسپوزیتو، اسلام شناس معروف، استدلال کرده است که از اواخر قرن ۲۰ کلمه جهاد از سوی جنبش‌های آزادیخواه (مانند مجاهدین افغانی، جدایی طلبان چین، کشمیر، حزب‌الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین) و همچنین گروه‌های تروریستی مانند القاعده برای مشروعیت بخشیدن به اقدامات خود و ایجاد انگیزه در پیروان مورد استفاده قرار گرفته است. جهاد از نظر او دارای معانی مختلفی است که در تاریخ اسلام مورد استفاده قرار گرفته است. در سالهای اخیر برخی از مسلمانان که آنها را تحت عنوان «جهادگرایان» می‌خوانند، جهاد را یک وظیفه دینی جهانی برای همه مسلمانان می‌دانند تا با اتحاد و انسجام جهانی، انقلاب اسلامی جهانی را ایجاد کنند (اسپوزیتو، ۱۳۸۴، صص ۱۳-۱۵).

اقدامات جهادگرایان معاصر ریشه در افکار و آراء کسانی چون مودودی، سید قطب، عبدالسلام فرج، عمر عبدالرحمان و امثال آنها دارد. آنها تفاسیر متفاوت با جریان اصلی

اسلام (سنتی) و اسلام‌گرایی (اخوان المسلمین) در خصوص جهاد ارائه می‌دهند. جالب اینکه بسیاری از این نظریه‌پردازان جهادگرا و مجریان نظریات آنها تحصیلات مذهبی کلاسیک ندارند؛ سید قطب یک معلم ساده بود که صرفاً به خانواده‌ای مذهبی تعلق داشت. عبدالسلام فرج یک مهندس الکترونیک بود. الطواهری نیز یک پزشک جراح و بن‌لادن در رشته مهندسی شهری تحصیل کرده بود....

چنانکه از مباحث مطرح شده از سوی جهادگرایان و طرفداران القاعده برمی‌آید ایدئولوژی آنها بیشتر سیاسی است تا مذهبی. ایدئولوژی بن‌لادن بیش از آنکه یک ایده مذهبی جدید باشد یک سازه سیاسی است. دو متغیر مستقل در رشد اسلام‌گرایی سیاسی به وضوح قابل رؤیت است؛ یکی ماهیت رژیم‌های کشورهای مسلمان و دیگری ساختار قدرت بین‌المللی و به ویژه سیاست‌های دول غربی و در رأس آن آمریکا در سطح جهانی و علی‌الخصوص خاورمیانه. یعنی شرایطی که به رشد اسلام سیاسی می‌انجامد ربطی به دین اسلام به عنوان یک عامل اصیل ندارد. توجیحات و تفاسیر مذهبی نیز که در گفتمان گروه‌هایی نظیر القاعده وجود دارد برای کسب مشروعیت و محبوبیت در توده‌های مردم مسلمان است.

نتیجه

با توجه به مباحث مطرح شده باید به دو نکته اساسی اشاره کرد: اول اینکه فعالیت‌های گروه‌های اسلام‌گرا و بنیادگرا را نمی‌توان با تکیه صرف بر عامل مذهب توضیح داد. کل جریان اسلام‌گرای سیاسی چنانکه از اسم آن پیداست یک جریان سیاسی است. گفتمان صرف مذهبی نمی‌تواند تبیینی مناسب از جریان اسلام‌گرایی سیاسی، بنیادگرایی اسلامی و جهادگرایی معاصر و تحولات آنها ارائه دهد. البته این بدان معنی نیست که نتوان از زاویه مذهبی به پدیده اسلام‌گرایی و بنیادگرایی نگاه کرد. به هر حال گروه‌های اسلام‌گرا و بنیادگرا از الهامات مذهبی برای توجیه اقدامات خود بهره می‌گیرند. پس اسلام‌گرایی سیاسی بیشتر یک ایده و یا یک سازه سیاسی است اما دارای ابعاد و جنبه‌های مذهبی نیز می‌باشد.

نکته دیگر اینکه پدیده‌های اسلام‌گرایی و یا بنیادگرایی اسلامی ذاتاً خشونت طلب نیستند. چنانکه در بحث تحولات اسلام‌گرایی از دهه ۱۹۷۰ به بعد ملاحظه کردیم بسیاری از عوامل خارجی در چرخش بنیادگرایی اسلامی به سمت خشونت تاثیر گذار بوده‌اند؛ از جمله آنها می‌توان به سیاست‌های آمریکا در خاورمیانه، به ویژه حمایت از اسرائیل و رژیم‌های سرکوبگر منطقه و مداخلات نظامی آن در منطقه مزبور و همچنین سیاست‌های رژیم‌های سرکوبگر منطقه در سرکوبی و بی‌توجهی به خواست‌های گروه‌های اسلام‌گرا اشاره کرد؛ تحول القاعده از محلی‌گرایی (یعنی مبارزه علیه رژیم‌های سرکوبگر در کشورهای اسلامی و

همچنین حمایت از قربانیان مسلمان در کشورهای مختلف سراسر جهان) به سمت جهان‌گرایی (یعنی تروریسم ضد آمریکایی) نمونه بارز چنین تحولی محسوب می‌شود.

منابع و مأخذ:

الف- فارسی:

- ۱- اسپوزیتو، جان، (۱۳۸۴)، *جنگ نامقدس ترور به نام اسلام*، ترجمه ماری هجران، تهران: انتشارات مرکز مطالعات فرهنگی بین‌المللی.
- ۲- آقایی، بهمن و خسرو صفوی، (۱۳۶۵)، *اخوان المسلمین: تاریخ پیدایش، تحولات و فعالیت های جنبش اخوان المسلمین در یک قرن اخیر*، تهران: انتشارات رسام.
- ۳- القرضاوی، یوسف، (۱۳۸۱)، *اخوان المسلمین: هفتاد سال دعوت، تربیت و جهاد*، ترجمه عبدالعزیز سلیمی، تهران: نشر احسان.
- ۴- پولی، میثاق و خالد دوران، (۱۳۸۰)، *بن‌لادن کیست؟*، ترجمه مهشید میر معزی، تهران: نشر روزنه.
- ۵- چهاردهی، مدرسی، (۱۳۴۷)، *سید جمال و اندیشه های او*، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ سوم.
- ۶- حسینی، سید جمال الدین، (۱۳۶۰)، *گزیده عروه الوثقی*، ترجمه عبدالله سمندر، تهران: انتشارات مولی.
- ۷- دکمجان، هرایر، (۱۳۷۷)، *اسلام در انقلاب: جنبش های اسلامی معاصر در جهان عرب (بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی)*، ترجمه حمید احمدی، تهران: انتشارات کیهان، چاپ سوم.
- ۸- روا، البویه، (۱۳۷۸)، *تجربه اسلام سیاسی*، ترجمه حسین مطیعی امین و محسن مدیر شانه چی، تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.
- ۹- سبحانی، جعفر، (۱۳۶۴)، *آیین و هایت*، قم: مؤسسه دارالقرآن الکریم.
- ۱۰- سید قطب، (۱۳۵۱)، *ادعا نامه ای علیه تمدن غرب و دور نمایی از رسالت اسلام*، ترجمه سید علی خامنه ای و سید هادی خامنه ای، مشهد: چاپخانه طوس، چاپ دوم.
- ۱۱- سید قطب، (۱۳۷۷)، *اسلام و مسائل روز*، ترجمه محمد جعفر امامی، قم: انتشارات نسل جوان.
- ۱۲- سید قطب، (۱۳۷۲)، *ما چه می‌گوییم*، ترجمه هادی خسروشاهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ بیست و دوم.
- ۱۳- سید قطب، (۱۳۷۸)، *نشانه های راه*، تهران: نشر احسان.
- ۱۴- صاحبی، محمد جواد، (۱۳۷۵)، *سید جمال الدین اسدآبادی، بنیانگذار نهضت احیای تفکر دینی*، تهران: انتشارات فکر روز.
- ۱۵- صالحی نجف آبادی، نعمت الله، (۱۳۸۲)، *جهاد در اسلام*، تهران: نشر نی.
- ۱۶- خالدی، عبدالفتاح صلاح، (۱۳۷۰)، *آمریکا از دیدگاه سید قطب*، ترجمه مصطفی اربابی، تهران: نشر احسان.
- ۱۷- مودودی، ابو الاعلی، (۱۳۵۷)، *تئوری سیاسی اسلام*، ترجمه محمد مهدی حیدرپور تهران: انتشارات بعثت.
- ۱۸- مودودی، ابو الاعلی، (۱۳۵۱)، *قانون اساسی در اسلام*، ترجمه محمد علی گرامی، قم: انتشارات دارالفکر، چاپ سوم.
- ۱۹- مودودی، ابو الاعلی، (۱۳۸۳)، *گفتارها*، ترجمه عبدالغنی سلیم قنبرزهی، تهران: نشر احسان.
- ۲۰- موسی الحسینی، اسحاق، (۱۳۷۵)، *اخوان المسلمین: بزرگترین جنبش اسلامی معاصر*، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران: انتشارات اطلاعات.

ب - خارجی:

- 1- Azzam, Maha, (2006), "Islamism Revisited," *International Affairs*, Vol. 82, No. 6.
- 2- Burke, Jason, (2004), *Al-Qaeda: The True Story of Radical Islam*, London: I.B. Tauris.
- 3- Davidson, Lawrence, (1998), *Islamic Fundamentalism*, New York: Green Wood Press.
- 4- Denoeux, Guilain, (2002), "The Forgotten Swamp: Navigating Political Islam," *Middle East Policy*, Vol. 9, No. 2.
- 5- Gerges, Fawaz, (2005), *The Far Enemy: Why Jihad Went Global*, Britain: Cambridge University Press.
- 6- Huntington, Samuel, (1996), *The Clash of Civilizations and Remaking of World Order*, Simon and Schuster.
- 7- Katherford, Bruce, (2006), "What do Egypt's Islamists Want? Moderate Islam and the Rise of Islamic Constitutionalism," *Middle East Journal*, Vol. 60, No. 4.
- 8- Laqueur, Walter, (2004), *Voices of Terror*, New York: Reed Press.
- 9- Lewis, Bernard, (1998), *The Political Language of Islam*, Chicago: University of Chicago Press.
- 10- Lewis, Bernard, (1990), "the Roots of Muslim Rage," *Atlantic Monthly*, Vol. 266.
- 11- Mitchell, Richard, (1993), *The Society of the Muslim Brothers*, Britain: Oxford University Press.
- 12- Oliveti, Vincenzo, (2002), *Terror's Source: the Ideology of Wahhabi - Salafism and its Consequences*, United Kingdom: Am de Usbooks.
- 13- Rubin, Barry and Judith Colp Robin, (2002), *Anti-American Terrorism and the Middle East*, Britain: Oxford University Press.
- 14- Wiktorowicz, Quintan and John Kaltner, (2003), "Killing in the Name of Islam: AL-Qaeda's Justification For September 11," *Middle East Policy*, Vol. 5, No. 2.
- 15- Yonah, Alexander and Michael S. Swetnam, (2001), *Usama bin Laden's Al-Qaeda: Profile of a Terrorist Network*, Transnational Publishers: Inc.

Archive